

درباره‌ی ساختمان آرگو

گفتگویی کوتاه با علی شاکری شمیرانی

تهیه و تنظیم: نغمه مظهري

علی شاکری شمیرانی متولد آذرماه ۱۳۵۹ شمسی ست. او شانزده سال پیش برای تحصیل به ایتالیا رفته و دوره‌ی لیسانس معماری با گرایش معماری داخلی را در دانشگاه ساینزوی رُم^۱ گذرانده است. در کارنامه‌ی آموزشی او، بیش از ۲۰۰۰ ساعت دوره‌های مختلف تخصصی حول مباحث طراحی ساختمان‌های سبز و کم‌مصرف، طراحی و اجرای نماهای شیشه‌ای و استفاده از مصالح و تکنولوژی‌های جدید در صنعت ساختمان که همگی به صورت بورسیه از طرف جامعه‌ی اروپا^۲ و شرکت کازا کلیما^۳ برگزار شده‌اند دیده می‌شود. رویکرد انتقادی او به دانشگاه در کتاب ناتمامی با عنوان "دیواری بدون فونداسیون"^۴ منعکس شده است. علی شاکری حدود هفت سال پیش به ایران بازگشته و کار خود را با طراحی و ساخت ویلایی در دشت مشاء شروع کرده که اولین بنای کلاس A اروپا از نظر مصرف انرژی در ایران است و بنا به اظهار خودش، بین یک پنجم تا یک دهم کمتر از ساختمان‌های مشابه انرژی مصرف می‌کند. از جمله کارهای دیگر او، می‌توان از بازسازی منزل مسکونی در خیابان فرشته، طراحی داخلی شهر کتاب شهید مدنی با ضایعات ساختمانی، طراحی داخلی سام استور در شهرک غرب، بازسازی آپارتمانی در مجموعه‌ی مسکونی سامان، مرمت ساختمان آرتیست رزیدنسی بنیاد پژمان و همچنین چندین طرح اجرا نشده یا در حال اجرای جذاب دیگر یاد کرد. آخرین پروژه‌ی وی مرمت و مقاوم‌سازی کارخانه‌ی آجوسازی "آرگو" ست که با رویکردی نو و متفاوت برای بنیاد پژمان انجام شده. به همین بهانه، گفتگویی کوتاه با او داشته‌ایم.

^۱ La Sapienza - Università di Roma

^۲ European Commission

^۳ Agenzia Casa Clima

^۴ Un Muro Senza Fondazione

معمارنت: شما از جمله معمارانی هستید که طراحی، نظارت و اجرای پروژه‌های خود را شخصاً انجام می‌دهید؛ لطفاً کمی در مورد انتخاب پروژه‌های خود توضیح دهید.

علی شاکری: طبیعتاً شکل قبول کردن پروژه‌های بازسازی و مرمت با سایر پروژه‌ها تفاوت دارد. در مورد پروژه‌های بازسازی و مرمت قصه‌ها و حال‌وهوای پروژه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ اما این امر در دیگر پروژه‌ها بیشتر بستگی به خواسته‌های کارفرما، کاربری‌ها و موقعیت مکانی پروژه دارد. من عموماً پروژه‌های ام را یک‌به‌یک طراحی و اجرا می‌کنم و حضور مستمری روزانه بین هشت تا پانزده ساعت در کارگاه دارم.

معمارنت: لطفاً کمی از فرآیند انجام کار در پروژه‌ی مرمت و مقاوم‌سازی کارخانه‌ی آرگو بگویید.

علی شاکری: روزهای پایانی پروژه‌ی آرتیست رزیدنسی بنیاد پژمان بود که مراحل خرید ملک از طرف بنیاد به سرانجام رسید. وقتی برای بار اول پا به آرگو گذاشتم، به دلیل قصه‌ها و حس جاری در بنا، احساس کردم که شاید یکی از جذاب‌ترین پروژه‌هایی باشد که به عنوان یک معمار تا پایان عمر انجام خواهم داد. در مورد روند کارهای اجرایی، از فردای روزی که با بنیاد پژمان برای انجام پروژه به توافق رسیدم، فعالیت‌های مان را در کارگاهی که فاقد زیرساخت‌های شهری از قبیل آب، برق و گاز بود شروع کردیم و چهل و پنج روز تا دو ماه اول در آرگو، مشغول بیرون آوردن خاک بودیم. نخاله جمع می‌کردیم؛ لیبیل و فاکتورهای مربوط به کارخانه را از زیر آوارها در می‌آوردیم؛ آجرها را تفکیک می‌کردیم و شرایط سازه‌ای، ایمنی و دسترسی بنا را بررسی می‌کردیم. پس از این مرحله تا زمان افتتاحیه، حدود چهل و پنج روز دیگر، زمان داشتیم تا آرگو را در همان ساختار نیمه‌مخروبه به فضای نمایشی و گالری تبدیل کنیم. در این مدت کوتاه، کار بسیار فشرده بود. هشت آهنگر هم‌زمان در کنار من در کارگاه حضور داشتند. تمامی طرح‌ها را یک‌به‌یک و هم‌زمان در کارگاه طراحی و اجرا می‌کردیم. رویکردی که در تمام طراحی‌های مان دیده می‌شود مبنی بر حفظ قصه‌های آرگو بود؛ قصه‌های عموماً ناخوشایندی که از سهل‌انگاری ما و پدران مان بر آرگو گذشته است. به همین دلیل برای من ایده‌آل این بود که بازگشایی بنای آرگو با موضوعیت خود بنا و قصه‌های اش شکل می‌گرفت که این امر به خاطر برنامه‌ریزی‌های قبلی بنیاد پژمان میسر نشد.

معمارنت: شما در پروژه‌های تان معمولاً از ضایعات حاصل از کارگاه استفاده می‌کنید؛ آیا این کار در آرگو هم انجام شد؟

بله؛ به عنوان مثال از آن‌جایی که فضای گالری نیاز به نور مصنوعی داشت، تمام پنجره‌ها و بازشوها را با ورق آهن بستیم که بخشی از آن‌ها را قطعه‌قطعه از ضایعات پروژه انتخاب می‌کردیم و کنار هم می‌چیدیم. نمونه‌ی دیگر برای این رویکرد را می‌توان در سازه‌ی نگهبان دیوار جنوبی بنا دید که از آجرهای قدیمی جمع‌آوری‌شده‌ی پروژه ساخته شده است. نمونه‌ی دیگری برای این

رویگرد که در تمام پروژه‌های ام وجود دارد ساخت گلدان از ضایعات پروژه است. این کار در گلدان‌های حیاط آرگو هم انجام شد. در مورد سام کافه‌ای که در مجموعه‌ی آرگو ساخته شده نیز این اتفاق افتاد. از ابتدا قرار بود که آن‌جا شبیه "فضای بک" باشد و به مهمان‌ها سرویس بدهد؛ اما چون یک هفته مانده به بازگشایی، تصمیم به ساخت کافه‌ای در آن مکان گرفته شد، بخش قابل توجه‌ای از آهن‌آلات مورد نیاز از ضایعات کارهای اجرایی در بخش‌های دیگر ساختمان به دست آمد. چراغ‌های کافه نیز چراغ‌های "شیار استودیو"، دفتر معماری ام هستند.

معماران: اگر ممکن است کمی هم در مورد سازه‌ای توضیح بدهید که برای نگهداری دیوار نیمه مخروبه حیاط مرکزی طراحی کرده‌اید.

علی شاکری: از نظر اکثر دوستان و همکارانی که حین بازسازی از پروژه بازدید داشتند، آن دیوار ارزش نگهداری نداشت؛ ولی از آنجا که حفظ و نگهداری تمام قصه‌های آرگو در وضعیتی که به دست من رسیده بود یکی از مهمترین اولویت‌های ام در طراحی بود، تصمیم گرفتم "قوزبندی" برای این دیوار کمر خمیده طراحی و اجرا کنم. این اقدام مورد توجه همه قرار گرفت و تبدیل به یکی از فضاهای اینستالیشن اصلی آرتیست‌هایی شد که پا به آرگو گذاشتند و با آن دیالوگ برقرار کردند. ریختگی‌های بخشی از دیوار با "آجرهای فلزی" پر شده‌اند تا همچنان از زخم‌هایی حکایت کنند که به دست ما بر سینه‌ی "او" نقش گرفته‌اند. اگر به پشت این دیوار برویم، نشانه‌هایی از سه سقف تخریب شده می‌بینیم که در همان حالتی که آن‌ها را یافتیم، اقدام به مقاوم‌سازی‌شان کرده‌ایم. از سقف سوم خبری نیست، ولی در سقف دوم سه تیرآهنی را می‌بینیم که یکی از آن‌ها در سال‌های اخیر، بر اثر تخریب، روی تیری چوبی افتاده است که آخرین ماه‌های مقاومت خود را سپری می‌کرده؛ اما ما آن را در همان نقطه با کمک گُریپ شاسی کامیون، به صورت آویزی به سازه‌ی جدیدمان، نگه داشته‌ایم.

معماران: شما کالبد قدیمی آرگو را تا حد امکان دست‌نخورده نگه داشته‌اید؛ برخوردتان با کاربری‌های قدیمی این بنا چگونه بوده؟

علی شاکری: واقعیت امر این بود که با توجه به زمان محدود انجام کار، هنوز شناخت دقیقی نسبت به فضاها و کاربری‌های آرگو پیدا نکرده‌ایم؛ در نتیجه ارتباط کاربری‌های گذشته و امروزی در این پروژه، تنها به نام‌گذاری بعضی از گالری‌ها با واژگانی که در کارخانه‌های آبجوسازی مرسوم بوده، محدود شده و مطالعه‌ی دقیق‌تر کاربری‌ها را موکول به زمانی کرده‌ایم که طرح نهایی در آرگو اجرا شده باشد و فرصت مناسبی برای مطالعه و بررسی کارخانه‌های مشابه در دیگر نقاط جهان داشته باشیم.

معماران: آیا فکر کردید که در مرمت آرگو از مردم محل و قصه‌های‌شان هم کمکی بگیرید؟

علی شاکری: بله و خیلی هم دوست داشتیم که چنین کاری بکنیم؛ اما علی‌رغم تلاش‌های مان، مطلب زیادی در این خصوص دستگیرمان نشد. تنها قصه‌ای که پیدا کردیم، قصه‌ی تیمسار مهنّا بود که در کوچه‌ای حدود پنجاه متر جلوتر در خیابان کوشک که به نام وی نامگذاری شده زندگی می‌کرده است و در روزگاری حدود پنجاه سال پیش، به دلیل آلودگی‌های ناشی از کارخانه، دستور توقف فعالیت آن را می‌دهد و ناخواسته موجب در امان ماندن این بنا در جوّ پرهیاهوی دوران انقلاب اسلامی در ایران می‌شود.

معماران: لطفاً کمی درباره‌ی ایده‌های خودتان در پروژه‌ی مرمت آرگو توضیح بدهید.

علی شاکری: برای من بخش مهم مرمت در بنایی مانند آرگو، بندزنی قصه‌های گذشته‌ی آن با امروز است. انتخاب من از بین یک کوزه‌ی نو، یک کوزه‌ی قدیمی شکسته که سعی کرده‌اند آن را مثل روز اول مرمت کنند، و یک کوزه‌ی قدیمی شکسته‌ی دیگر که فقط بندزنی شده، کوزه‌ی سومی‌ست؛ چون قصه‌های خودش را شفاف ارائه می‌دهد و بهتر هم ارتباط برقرار می‌کند. اگر فرضاً کار کاخ گلستان را به من بدهند، درک می‌کنم که به‌واسطه‌ی حضور تزئینات و جزئیاتی که نیاز به مرمت‌گران خاص خود دارند، کار متفاوت می‌شود؛ اما من در آن‌جا هم باز دنبال قصه‌هایی می‌گردم که به کمک آن‌ها بین نسل گذشته و نسل امروز و بین اتفاقات دیروز و امروز بنا نوعی بندزنی انجام بدهم.

آرگو برای من شبیه پیرمردی ست که سالیان سال روایت‌گر شهری بوده که در دوره‌ای اهالی آن قامت راست کرده بودند تا بناهایی چون آرگو را برپا کنند و در روزگاری کسانی را دیده است که این وضعیت تلخ را برای امثال آرگو و برای این شهر رقم زده‌اند. امروز ما اینجا ایستاده‌ایم تا چراغ آرگوها را دوباره روشن کنیم. این بی‌توجهی به آرگو به نظرم به دلیل حال و روزمان بود که وقتی در این شهر قدم می‌زدیم نه گذشته‌مان را به‌جا می‌آوردیم و نه "حال‌مان" را؛ شبیه آدم‌هایی که صرفاً منتظراند تا آینده به سراغ‌شان بیاید. نمی‌خواستم این پیرمرد را لیفتینگ کنم یا بوتاکس بزنم و نو-نوارش بکنم. فکر نمی‌کنم آرگو هم چنین چیزی از من می‌خواست. مثلاً در مورد پنجره‌ی بالای کافه — که شاید آخرین جایی بود که آن را مرمت کردم — هر چه فکر می‌کردم نمی‌فهمیدم که باید چه کارش بکنم. همه‌ی آجرهای مورد نیاز برای بازسازی‌اش را داشتم و می‌توانستم با تزریق ملات‌های ترمیم‌کننده، آن‌ها را سر جای‌شان مقاوم‌سازی کنم؛ اما برای‌ام مهم بود که این "بازوی شکسته‌ی بالای پنجره دیده شود. پس برای‌اش "آتل" بستم. تیری فلزی بالای آن گذاشتم و آن را با مفتول بستم. در مورد قسمت‌های چوبی نرده‌ها که ریخته بود هم همین‌طور عمل کردم. این ریختگی‌ها نیز بخشی از قصه‌های ناخوشایند این بنا بوده‌اند که برای‌ام اهمیت داشت حفظ بشوند؛ به همین خاطر در کارگاه آن قسمت‌ها را با گچ قالب‌گیری کردیم، آن‌ها را با چدن دوباره ساختم و سر جای خودشان گذاشتیم. در واقع هر تکه‌ای که پیش‌تر خراب شده بود، در حال حاضر چدنی ست. پیشنهاد می‌دهم اگر به آرگو رفتید، در حین بالا رفتن از پله‌ها، دست خود را از نرده‌ها بردارید. مطمئن‌ام که این بار قصه‌های گذشته و حال را بهتر "لمس" خواهید کرد. این رویکرد در سالن جنوبی نیز دیده

می شود که در آن جا برای نگه داشتنِ سقف خمیده و نیمه ریخته‌ی آن از یک "شش پایه"ی فلزی استفاده شده. در آن جا به وسیله‌ی جک‌هایی که بر روی آن سوار کرده‌ایم، انحنا و دُفرمه‌گیِ سقف را در همان کدهای ارتفاعی حفظ کرده‌ایم. این رویه در "پلاتینی" که در بدنه‌ی غربی سالن جنوبی برای مقاوم‌سازی یکی از ستون‌ها استفاده شده نیز دیده می‌شود. هر کسی که ساختمان را می‌بیند و آن را لمس می‌کند، می‌فهمد که این قسمت‌ها ریخته بوده‌اند، یا اتفاق ناخوشایندی برای آن‌ها روی داده بوده است. حالا آن جا مقاوم‌سازی شده ولی در دل آن مقاوم‌سازی، هنوز هزاران قصه دیده می‌شود. مثلاً شاید یک عکاس بتواند در مورد آتل بسته شده‌ی بالای پنجره‌ی کافه، سالیان سال عکاسی بکند. چون این آهن‌ها همراه با بنا در طول زمان کهنه می‌شوند و به احترام آن، در عین نگهداری بنا، جذب آن می‌شوند؛ پس خودشان هم قصه‌ای می‌شوند. به این ترتیب "قوزبند" و "آتل" جذب تن بنا می‌شوند و خود، برگه‌ی از قصه‌های آرگو خواهند شد. احساس می‌کنم که با این شیوه‌ی مرمت، قصه‌های گذشته و حال‌مان در کالبد آرگو به هم بند خورده‌اند و مخاطبین آن نیز با حضور در این فضا، چیزهای فراموش شده‌ای را به جا می‌آورند که شاید در رویکردشان نسبت به شهرمان تأثیر مثبتی همراه داشته باشد.

معماران: اگر درست متوجه شده باشم پروژه‌ی آرگو فاز دومی هم دارد که شامل اضافه کردن فضاهایی به بناست؛ اگر ممکن است در این مورد توضیحاتی بفرمایید.

علی شاکری: در مورد بناهایی مانند آرگو، طراحی و افزودن احجام مدرن و مینیمال در کنار بخش قدیمی بنا را ترجیح می‌دهم. به همین دلیل در طرح پیشنهادی‌ام ستون‌هایی را پیش‌بینی کرده بودم تا بخش‌های الحاقی بر روی آن‌ها ساخته شوند. در واقع این ستون‌ها تارهایی هستند که به پودهای بخش قدیمی گره می‌خورند، آن را قوام می‌بخشند و نقشی جدید را به قصه‌هایش پیوند می‌زنند. از نظر من دخل و تصرف در بنا، یعنی دخل و تصرف در قصه‌های آن و این امر به‌شخصه برای‌ام خوشایند نیست. من آرگو را مجموعه‌ای از فضاهای باز و نیمه‌باز می‌بینم و حتی در طراحی‌های مربوط به فاز دوم پروژه هم همین ترکیب فضاها را در کنار حجم‌های جدید دست‌نخورده نگه داشته‌ام. در آن طرح، کافه همچنان سقف نخواهد داشت و ستون‌ها و احجامی که بالای آن هستند، فضا را نمی‌بندند. یعنی هوا همچنان در میان احجام و لبه‌ی دیوارها جریان خواهد داشت و این "نسیم آرگو" ست. وقتی مردم داخل این مجموعه می‌شوند، آرگوی امروزی را همچنان همان‌طوری می‌بینند که در گذشته وجود داشته؛ این احجام مانند همان آتل و قوزبند در کنار بنا با تواضع به آن پیوند می‌خورند؛ نه این‌که هر کدام ساز خودشان را بزنند، بلکه با زبانی متفاوت، قصه‌ای مشترک را روایت می‌کنند.

معماران: در مورد چنین ایده‌هایی با کارفرمای خودتان مشکلی نداشتید؟

علی شاکری: نه مشکل خاصی نبود؛ البته شاید این سؤال را باید از کارفرما هم پرسید ولی با توجه به محدودیت زمان و فشرده‌گی کارهای پروژه، شاید زمانی برای مطرح شدن تفاوت سلیقه‌ها وجود نداشت و این جا هم دست من را برای اجرای ایده‌هایم باز گذاشتند.

معمارت: آیا بنا به ثبت میراث رسیده است؟

علی شاکری: زمانی که ما شروع به کار کردیم، اقدامات مربوط به ثبت بنا از طرف خود آقای پژمان شروع شده بود و فکر می‌کنم الان ثبت شده است.

معمارت: کل کار در چه مدت انجام شد؟

از وقتی آقای پژمان پیشنهاد کار در آرگو را به من دادند تا اتمام کار، چیزی حدود سه ماه و نیم طول کشید. آرگو را در اول آبان ۹۵ شروع کردم و اوایل بهمن افتتاحیه داشتیم.

معمارت: رابطه‌ی شما با نهادهای رسمی چگونه بود؟ آیا ناظری از طرف سازمانی حضور داشت؟

علی شاکری: من از زمان مرمت بنای آرتیست رزیدنسی، که آن را هم با بنیاد پژمان پیش‌تر انجام داده بودم، با آقای دکتر سعادت‌ی [قائم مقام شهردار منطقه‌ی ۱۲] آشنا شدم که انسانی آگاه و محترم هستند و نیاز به چنین افرادی در شهرداری ما بسیار محسوس است. ایشان آمدند و رویکرد ما را دیدند و از آن موقع به بعد، رابطه‌ی دوستانه‌ای بین ما شکل گرفت. ما از طرف ایشان و دیگر همکاران در شهرداری منطقه‌ی ۱۲ و به‌خصوص ناحیه‌ی ۱ حمایت می‌شدیم و با شهرداری مشکلی نداشتیم. از میراث فرهنگی و انجمن مفاخر معماری نیز بزرگانی چون آقای دکتر مختاری، مهندس بهشتی، آقای محیط طباطبایی و مهندس مریخی از ساختمان‌های آرتیست رزیدنسی و آرگو بازدید کردند که خوشبختانه از شیوه کار استقبال کردند.

معمارت: آیا این کار بازگشت اقتصادی دارد؟

علی شاکری: اگر آرگو را در کوتاه مدت و به تنهایی بررسی کنیم شاید هیچ‌گاه بازگشت اقتصادی چندانی نداشته باشد و تنها یک اعتبار ارزشمند اجتماعی را همراه بیاورد. هرچند شاید جواب این سؤال را نیز بهتر باشد از آقای پژمان بپرسیم؛ ولی از نظر من این فعالیت‌ها در بستر شهری و در طولانی مدت چرخه‌ی سالم‌تری از زندگی اجتماعی و اقتصادی به همراه خواهند داشت.

معمارت: چه احساسی به آرگو دارید؟

علی شاکری: من قبل از اینکه پیشه‌ی خودم را معماری بدانم، پیشه‌ی خودم را عاشقی می‌دانم و به هر آنچه با قصه‌های زندگی‌ام پیوند می‌خورد دل می‌بندم. آرگو هم از این پیوند مستثنی نیست.

معماران: شما از بندزنی حال و گذشته صحبت می کنید. رابطه‌ی این دو را چطور می بینید؟

علی شاکری: قصه‌های تاریخ که همیشه سر جای‌شان هستند و این ما هستیم که در دوره‌های مختلف حال و روز متفاوتی داریم. گاهی اوقات درک‌شان می کنیم یا از آن‌ها یاد می کنیم و در یک دوره‌هایی، به دلیل حال و روز بدمان، فراموش‌شان می کنیم و در نوشتن سرنوشت خود دچار سردرگمی می شویم. به نظر من همه‌ی فرهنگ‌ها به دلیل موقعیت اقلیمی، جغرافیایی و اتفاقات تاریخی‌شان شکل گرفته‌اند. مثلاً ایرانی بودن به خاطر موقعیت اقلیمی، جغرافیایی و مجموعه‌ای از اتفاقات تاریخی است که شکل گرفته. البته این فرهنگ همیشه در حال تغییر است، اما این تغییرات به مثابه دانه‌های تسبیحی هستند که اساس پیوندشان ریشه در موقعیت اقلیمی، جغرافیایی و اتفاقات تاریخی آن دارد. وقایع تاریخی و همزمانی آن با صنعتی شدن جهان، نوسانات و تغییرات زیادی را طی صد تا صد و پنجاه ساله‌ی اخیر در کشور ما رقم زده است. سرعت و روند این تغییرات واکنش‌های متفاوتی را در بازه‌های زمانی کوتاه به همراه داشته و باعث سردرگمی و عدم نهادینه شدن مسیری روشن به سوی آینده شده است. امروز آن قدر خراب کاری کرده‌ایم که وقتی می خواهیم راجع به تهران حرف بزنیم، فقط می دانیم که کار خیلی بدی کرده‌ایم و حال شهرمان خراب است. البته این که به این خودآگاهی رسیده‌ایم خودش شروع خوبی است. شاید اگر ده سال پیش از کنار آرگورد می شدیم، آن را به عنوان زمین خوبی می دیدیم که بکوبیم و بسازیم. اما گویی امروز حال‌مان کمی بهتر شده و آرگوها را جور دیگری می بینیم.

معماران: از یک منظر، مرمت آرگو کم‌مداخله است و این در صحبت‌های خود شما هم بود که سعی بر حفظ و نمایش وضع موجود بنا داشته‌اید. اما از منظر دیگر، تجربه‌ی حضور در آرگو تجربه‌ی متفاوتی است، زیرا نقش و تأثیر مرمت‌گر را در بنا بسیار پُررنگ جلوه می دهد. نظر شما در این مورد چیست؟

علی شاکری: من چیزی که بوده را همان‌طور به تصویر نکشیده‌ام؛ بلکه آن را بندزنی کرده‌ام و در جاهایی که قصه‌ها پررنگ‌تر به نظر می آمده‌اند، آن‌ها را "هاشور" زده‌ام و زیر آن‌ها خط کشیده‌ام. طبیعتاً حضور من آن‌جا دیده می شود. اما اگر دنبال من بگردید، من باز هم قصه‌ی آرگو را برای تان بازگو می کنم و حرف از حال و روز بد گذشته‌ی مان می زنم که امروزه به همت بنیاد پژمان یا امثال آن، به شکل دیگری رقم می خورد. من زخم‌های دیوار آرگو را به عمد باقی گذاشته‌ام تا دیده شوند. می توانم بگویم که من آرگو را مرمت نکرده‌ام بلکه با آن "دیالوگ" برقرار کرده‌ام. قوزبند بستن برای بنا، رویکرد متفاوتی است تا این که همه جای‌اش را تزیین بکنی و از اول آجرهای‌اش را بچینی و مرتب‌اش کنی. اگر همه چیز را به حالت اولیه بازمی گرداندم، مردم دیوار تمیزی می دیدند و کسی سؤالی برای‌اش پیش نمی آمد. همه با خود می گفتند که دیوار همین طوری بوده و لابد حالا تمیز شده است. ولی در وضعیت فعلی، مردم سراغ سقف‌های ریخته‌ی آن‌جا را می گیرند. سؤال می کنند که چرا آن بالا این شکلی است؟! همین که یادشان بیاید خودشان باعث ریختن آن سقف‌ها هستند کافی است تا تغییر به سمت احیا "سقف‌های ریخته شده"، به قول

مهندس بهشتی "تمنای امروزمان بشود. یعنی این که مردم با دیدن بنا فکر کنند چه بر این سقف‌ها گذشته و در واقع قصه‌ی آرگو و قصه‌های خود را مطالبه کنند. این "پیرمرد" سال‌ها ست که راوی این شهر است و آن‌چه شما می‌بینید حاصل خوانش من از روایت اوست.

معمارنت: آقای مهندس شاکری، ممنون از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

















